



۲۰۲۰/۰۳/۲۲



ولی احمد نوری

## سی و چهار سال درگذشت غم انگیز "شیون کابلی" بیت و ششمین سالروز خروج قوای سرخ خون آشام از افغانستان

۱۵ فروری ۱۹۸۶

قسمت دوم



### تصویر شیون کابلی در خزان زندگی

در سال ۲۰۰۳ میلادی بیوگرافی او را که یک زندگی محزون و غم انگیز داشته است در سه قسمت تکمیل کرده و به چاپ رسانیده ام.

در بخش اول بر زندگی پرماجرا، سفرها، بازی های سرنوشت، طرز تفکر و شخصیت او در حدود امکان روشنی افکنده ام. در بخش دوم نظرات و دیدگاه های دوستان و ارادتمندان او را منعکس ساخته ام و در بخش سوم نمونه های کلام و آثار منظوم وی را در محضر مطالعه کننده

قرار داده ام. و امیدوارم در آینده بتوانم جلد دوم آنرا با بقایای اشعار وی و خاصتاً هجویاتش را به نشر برسانم.

خلیل الله خلیلی استاد سخن، " شیون کابلی " را گلزار ادب می خواند. در سال ۱۹۶۱م نگارنده در محضر سردار شیون کابلی در خانه محقرش در حومه ماسکو حضور داشتم که دوست تازه رسیده از کابل به دیدنش آمد و دیوان اشعار استاد خلیلی را با نامه ای به او تقدیم کرد. استاد خلیل الله خلیلی دیوان خود را خطاب به " شیون کابلی " چنین نوشته بود :

**این مشتِ خار هدیه به گلزار می کنم**

**من این نثار در قدم یار می کنم**

"شیون کابلی" پارچه کاغذی را از روی میز برداشت و بداهتاً رویش چنین نوشت :

**خار تو خوشتر است ز گلهای دیگران**

**صد باغ گل فدای چنین خار می کنم**

در همان لحظه نامه مهم دیگری برایش توسط پوسته رسیده بود که "شوره خانم" همسرش آنرا آورده به دستش داد، از بزرگی و تربیه عالی ایکه داشت از من و از مهمان تازه وارد (هاشم جان مجددی) معذرت خواست و آن نامه را باز کرد و خموشانه به مطالعه آن پرداخت.

دیدم قطرات الماس گون اشک از چشمان گیرایش برون جست و بر رخسارش فرو ریخت. لحظه ای خاموش ماند و سپس به طرف من نگاه حسرت باری انداخت و آن نامه را به سوی من پیش کرد. فوراً نامه را از دستش گرفتم و اول پاکت آنرا نگاه کردم تا ببینم از کجا آمده است؟ دیدم تکت پوسته کشور ایتالیا روی آن چسبانده شده ولی اسم و آدرس مرسل در عقب آن نیست. نامه را باز کردم و به سردار گفتم :

میتوانم مطالعه اش کنم؟ گفت بلی برای همین به دستت دادم!

خواندم و باز خواندم، نامه ای بود از علیاحضرت ملکه ثریا طرزی همسر اعلیحضرت امان الله خان پادشاه افغانستان (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹م) و از روم آمده بود. علیاحضرت بعد از اینکه از حال و احوال سردار رحیم جان و همسر و پسرش جويا می شد، خبر تأسف آور بیماری اعلیحضرت را به او اطلاع می داد. همچنان در پایان نامه از شیون کابلی خواسته بود تا سلام ها و محبت خودش و

اعلیحضرت را به تورن جنرال عبدالرزاق خان میوند که در آن زمان در رأس کرسی نظامی سفارت افغانستان در ماسکو قرار داشت و به بی بی پروین جان خانمش برساند.

راستش من هم از مطالعه آن نامه متأثر شدم. به سردار گفتم: خداوند مهربان است، انشاء الله صحت اعلیحضرت به زودی خوب می شود. آنها در کشوری زندگی دارند که طبابت به معراج پیشرفت خود رسیده است، و شما نباید تشویشی به خود راه دهید.

شیون کابلی تا پایان زندگی آرزوی مراجعت به وطن را به دل می پرورانید و از دوری میهن و یاران خود رنج می برد. مخصوصاً در سال هائی که اتحاد جماهیر شوروی به کشورش تجاوز و آنرا اشغال نموده بود خیلی بدبخت و محزون بود و هر روز انتظار آنرا داشت که جهاد قهرمانانه مردمش پیروز گردد و قشون شوروی خاک پاکش را ترک گوید، ولی قضا و قدر نخواست این خبر خوش را از امواج رادیو ها بشنود و در پرده تلویزیون ها ببیند. غم انگیزترین تصادف زندگی اینست که شیون کابلی به روز ۱۵ فروری ۱۹۸۶ میلادی جان می سپارد و سه سال بعد در همان روز ۱۵ فروری رادیو ها و تلویزیون های شوروی ئ جهان در سرویس های اخبار ظهر خود خبر خروج قشون خسرخ شوروی را از افغانستان اعلان می کنند و شام آن روز اولین قطعه سربازان او از بالای دریای آمو عبور می کند. اما شیون کابلی دیگر زنده نیست که شادی کند و کف بزند و از خوشی اشک بریزد و بگوید

### " گریه هم یک دل خوش می خواهد"

شیون کابلی یک انسان با ایمان و دارای عقیده راسخ بود. در مسائل دینی تعصب نداشت و افراط در تطبیق ادیان را به نظر نیک نمی دید. او همیشه با خدایش راز و نیاز داشت و می گفت:

خدایا ظالمان را مثل من کن	گرفتارش به این رنج و محن کن
خدایا هر که دورم از وطن کرد	چو من درماند و دور از وطن کن
خدایا در جهان زارم نسازی	به پیش ناکسان خوارم نسازی
اگر آید اجل زودم رهانی	به بستر دیر بیمارم نسازی

ولی دردا که به اثر مبتلا شدن به مرض خانمانسوز سرطان بعد از سه سال زمین گیر شدن این جهان فانی را وداع گفت.

او همیشه آرزو داشت اگر به زندگی نتواند به آغوش وطن باز گردد، جسد بیجان او را در زیر صخره ای در دل زمین میهنش به خاک بسپارند و اضافه کرده بود که اگر برآوردن این آرزو هم میسر نشود جسد او را در کشور گرجستان که مناظر و آب و هوای آن به وطنش شباهت دارد دفن کنند، که همانطور هم شد. خبر المناک مرگش را یک ساعت بعد از وفاتش به سفارت افغانستان در ماسکو اطلاع دادند و از آقای صادق فطرت که در آن وقت سمت مشاور در آن سفارت را داشت، خواهش کردند که آخرین آرزوی این فرزند افغانستان را به مقامات مسؤول در کابل برساند. ولی متأسفانه از آنطرف خبری نشد و بالاخره جنازه آن مرحوم را به گرجستان انتقال دادند و در قبرستان (اورتوچالا) که مزار مسلمین می باشد و در شرق شهر تفلیس پایتخت گرجستان، در دامان "داوود کوه" واقع است در پای دو درخت زیبای کاج و یک بتّه ارغوان در زیر آسمان نیلگون که بسیار به افغانستان شباهت می رساند به طور امانت به خاک سپردند. روحش شاد و روانش آزاد باد. و اینهم نمونه کلامش

## زنگار بشو از دل یکدم به صفا بنگر

صد سجده به بت کردی باری به خدا بنگر

افتاده ز پائی را ، بردار چو بتوانی

آئین شرافت را، در دست عصا بنگر

خواهی بشناسی شیخ در شهر کدامین است

طبل شکم و ریش و دستار و عبا بنگر

شهنامه فردوسی افسانه خود سازیست

کر و فر شاهان را، در دست گدا بنگر

بیجا چه پریشانی از نیک و بد هستی

پستی و بلندی را، در کلک قضا بنگر

از بنده بجز تسلیم در محضر مالک چیست

ای منکر خجلت ها، رو سوی حیا بنگر

**سخن آخر :** آرزوی آخرین سردار محمد رحیم "شیون کابلی" این بود که اگر در زندگی روی وطن را نبیند جسد او را به خاک بوسی وطن رسانده و در محله ده افغانان کابل که زادگاهش بود، به

خاک بسپارند. من از مقامات دولتی افغانستان متواضعانه التماس میکنم که عظام رمیمش را به وطن انتقال داده و در یکی از قبرستان های کابل - و از همه بهتر "قول آب چکان" که نزدیک "ده افغانان" است - به خاک بسپارند.

\*\*\*\*\*

قسمت اول این نوشته را به کمک لینک آریانا افغانستان آنلاین مع ذر زیر است، مطالعه فرمائید:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/walinouri\\_dargozasht\\_shewan\\_kaboli\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/walinouri_dargozasht_shewan_kaboli_۱.pdf)

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



سی و چهار سال درگذشت غم انگیز "شیون کابلی" (۲)  
walinouri\_dargozasht\_shewan\_kaboli\_۲.pdf